

ارزیابی تأثیر کنش‌های دیاسپوریک بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛

مطالعه موردی دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی*

سمیه بهرامی**



چکیده

جوامع مختلف دیاسپورا در سطح بین‌المللی به شیوه‌های مختلفی همچون فعال و غیرفعال، و سازنده و مخرب، بر مسائل وطنشان، کشورهای میزبان، و جهان تأثیرگذار هستند. تأثیرات جوامع دیاسپوریک بر سیاست خارجی کشورها، به دو دسته تأثیرات بر سیاست خارجی کشور میزبان، و تأثیر آن‌ها بر سرزمین مادری تقسیم می‌شوند. هدف مقاله حاضر، امکان‌سنجی نفوذ جوامع دیاسپورای ایرانی

* (نویسنده مسئول) عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (jdehghani20@yahoo.com)

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا از دانشگاه علامه طباطبائی (bahramisomaye83@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۳/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۶، صص ۶۸-۳۹

بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، با تأکید بر جامعه دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده است. به این منظور از مدل مفهومی شاین و بارت (۲۰۰۳) استفاده کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توزیع قدرت به گونه‌ای نامتوازن به نفع سرزمین مادری و به ضرر جامعه دیاسپورای ایرانی پیش رفته است و این امر باعث شده است که دیاسپورای ایرانی، نفوذ بسیار اندکی بر سیاست خارجی وطن داشته باشد، زیرا از میان متغیرهای پنج‌گانه مؤثر بر این توازن، تنها «ضعف نسبی اقتصادی ایران» تا حدودی راه را برای اثرگذاری کنش‌های دیاسپوریک بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هموار کرده است؛ درحالی‌که چهار متغیر «توانمندی ایدئولوژیک ایران»، «نفوذناپذیری جمهوری اسلامی ایران»، «عدم یکپارچگی دیدگاه دیاسپورای ایرانی در مورد جهت‌گیری سیاست خارجی ایران» و «نگاه نگران جمهوری اسلامی ایران به دیاسپورای ایرانی»، مانع اثرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از کنش‌های جوامع دیاسپورای ایرانی شده است.

واژگان کلیدی: دیاسپورا، سیاست خارجی، ایرانیان مهاجر، نفوذناپذیری، توانمندی ایدئولوژیک

مقدمه

واژه یونانی «دیاسپورا» که در فارسی به «قوم‌پراکندگی» و «جامعه دور از وطن» ترجمه شده است، به معنای پراکندگی بخشی از یک قوم یا ملت در نقاط مختلف دنیا است. در واقع، منظور از دیاسپورا، مهاجرت جمعیت و ایجاد سکونت‌گاه‌های جدید اما مرتبط با سرزمین اصلی است. جوامع مختلف دیاسپورا در سطح بین‌الملل به گونه‌های مختلفی همچون فعال و غیرفعال، و سازنده و مخرب بر مسائل جهانی تأثیرگذار بوده‌اند. همچنین، پیوند میان جوامع دیاسپورا و سرزمین مادری، به دو نوع رسمی و غیررسمی قابل تقسیم است. پیوند غیررسمی به پیوندهای اجتماعی، مالی، و فرهنگی اشاره دارد که افراد جامعه دیاسپورا با وطن خود دارند. اما پیوند رسمی دیاسپوریک به سیاست‌های دولت مبدأ برای ارتباط با دیاسپورا در کشورهای مقصد اشاره دارد (Merz, Chen and Geithner, 2007). دیدگاه پیوند رسمی، اعضای دیاسپورا را به‌مثابه کارگزاران توسعه و پیشرفت در خارج می‌پندارد که به نیابت از کشور مبدأ عمل می‌کنند (Waldinger, 2009). تأثیرات جوامع دیاسپوریک بر سیاست خارجی کشورها نیز دو دسته تأثیرات بر سیاست خارجی کشور میزبان، و تأثیر بر سیاست خارجی سرزمین مادری را دربر می‌گیرد. در این میان، آنچه در این مقاله بررسی شده است، اثراتی است که جوامع دیاسپورای ایرانی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (وطن) دارند.

در این مقاله با استفاده از مدل مفهومی شاین^۱ و بارث^۲ (۲۰۰۳)، در مورد اثرگذاری دیاسپورا بر سیاست خارجی سرزمین مادری، امکان نفوذ جوامع

1. Y. Shain

2. A. Barth

دیاسپوریک ایرانی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ارزیابی شده است. این مدل، دیاسپورا را نقطه تلاقی تأکید سازه‌انگاری بر هویت (که مشخص‌کننده انگیزه‌های دیاسپورا است) و تأکید لیبرالیسم بر سیاست داخلی (که حوزه نفوذ دیاسپورا را مشخص می‌کند) قرار داده و مبتنی بر نقش مکمل سازه‌انگاری و لیبرالیسم در درک کنش‌های دیاسپوریک است. بر مبنای این مدل، برای اینکه دیاسپورا بر سیاست خارجی کشور مبدأ نفوذ و تأثیر داشته باشد، وجود دو شرط اولیه ضروری است: دموکراتیک بودن کشور مقصد، و وجود انگیزه مبتنی بر هویت در دیاسپورا. در صورت تأمین این دو شرط، نفوذ دیاسپورا بر سیاست خارجی سرزمین مادری (متغیر وابسته) ناشی از موازنه قوا میان جامعه دیاسپوریک و سرزمین مادری (متغیر میانی) خواهد بود که این موازنه، خود متأثر از سه عامل (متغیرهای مستقل) است: قدرت یا ضعف وطن به لحاظ مادی، ایدئولوژیک و قابلیت نفوذ؛ میزان یکپارچگی دیاسپورا در مورد سیاست خارجی سرزمین مادری؛ و سرمایه یا دردسر به‌شمار آمدن دیاسپورا از دیدگاه وطن.

بر این اساس، پرسش محوری پژوهش این است که: «جامعه دیاسپورای ایرانی (با تأکید بر دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده) به چه میزان قادر به نفوذ در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است؟» فرضیه (پاسخ) اولیه پژوهش حاضر این است که «به جز «ضعف مادی ایران»، چهار متغیر «توانمندی ایدئولوژیک»، «نفوذناپذیری جمهوری اسلامی ایران»، «عدم یکپارچگی دیدگاه دیاسپورای ایرانی در مورد جهت‌گیری سیاست خارجی ایران» و نیز «نگاه نگران جمهوری اسلامی ایران به جامعه دیاسپورای این کشور» (متغیرهای مستقل سه‌گانه)، تا حد زیادی به توزیع قدرت به نفع سرزمین مادری و به‌ضرر جامعه دیاسپورای ایرانی انجامیده است (متغیر میانی) که این امر باعث شده است که دیاسپورای ایرانی، نفوذ بسیار کمی بر سیاست خارجی ایران داشته باشد (متغیر وابسته)».

علاوه بر این، دو پرسش فرعی نیز مطرح بوده که نوشتار حاضر در پی یافتن پاسخی برای آن‌ها نیز برآمده است:

الف) شیوه‌های نقش‌آفرینی جوامع دیاسپورای ایرانی در فرایند تصمیم‌گیری و

اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کدام است؟

ب) چه عواملی در ایفای نقش تعیین‌کننده از سوی دیاسپورای ایرانی در برابر سیاست خارجی سرزمین مادری آن‌ها دخیل بوده است؟ نوع این پژوهش، کیفی بوده و روش پژوهش به‌کاررفته توصیفی-علی است که در وهله نخست، معطوف به توصیف کنش‌های دیاسپورای ایرانی در سیاست خارجی سرزمین مادری خود بوده و در گام بعدی، به علت‌یابی عوامل، شیوه‌ها و نیز توان نفوذ این جوامع در روند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

۱. مدل شاین و بارث برای سنجش کنش دیاسپوریک در سیاست خارجی وطن

دیاسپورا، گروه‌های ذی‌نفعی هستند که در روند سیاست داخلی وطن، مشارکت دارند. درعین حال، آن‌ها هم به‌طور مستقیم از طریق لابی‌گری و هم به شیوه غیرمستقیم با ارائه اطلاعات به بازیگران نهادی، به‌دنبال پیشبرد منافع هویت‌مدار خود نیز هستند. علاوه بر این، دیاسپورا با توجه به موقعیت بین‌المللی خود، برای وطن به‌عنوان ابزار نفوذ در دولت‌های خارجی از جمله کشور میزبان، اهمیت بسزایی دارد. تحلیل رابطه میان دیاسپورا و وطن، کارایی بالقوه کنش دیاسپوریک برای سیاست خارجی وطن و همچنین کشور میزبان را مشخص می‌کند.

برای اینکه دیاسپورا بر سیاست خارجی سرزمین مادری اعمال نفوذ کند، باید از انگیزه، فرصت، و ابزار لازم برخوردار باشد؛ به این معنی که علاوه بر اینکه باید «بخواهد» که نفوذ داشته باشد، لازم است توانایی اعمال آن را نیز داشته باشد. این توانایی به ظرفیت سازماندهی اعضای جامعه خویشاوند به‌عنوان گروهی بانفوذ و پر قدرت (که تا حدی به ماهیت نظام کشور مقیم وابسته است) و همچنین به ظرفیت پذیرش نظام سیاسی وطن برای نفوذ دیاسپوریک بستگی دارد؛ از این‌رو، عوامل مؤثر بر کارآمدی نفوذ دیاسپورا عبارتند از: میزان انگیزه دیاسپورا، ماهیت اجتماعی-سیاسی کشور محل اقامت و همچنین وطن، و نیز استحکام روابط (موازنه قدرت) میان دیاسپورا با سرزمین مادری (Shain and Barth, 2003: 464-465).

میزان انگیزه دیاسپورا برای نفوذ و اثرگذاری بر سیاست خارجی وطن، براساس موضع آن‌ها در مقابل مسئله هویت، متفاوت است. عواملی وجود دارد که از انگیزه بالقوه برای تأثیرگذاری بر سرزمین مادری می‌کاهد. یکی از این عوامل،

موضوع وفاداری دوگانه است، عامل دوم، به مسائل فرهنگی مربوط می‌شود و ناکامی، عامل سوم کاهش انگیزه است؛ هرچند خشم، خستگی، یا تحقیر را نیز در پی دارد. درنهایت، اگر دخالت در سیاست خارجی وطن از نظر دیاسپورا موجب تقویت هویت و از منظر وطن نیز قانونی باشد، آن‌گاه دیاسپورا برای اعمال نفوذ انگیزه می‌یابد. البته این عوامل به ماهیت کشور میزبان و وطن نیز بستگی دارد.

ماهیت بنیادین نظام سیاسی کشور مقیم، تعیین‌کننده توانایی دیاسپورا برای اعمال نفوذ است. این موضوع در مورد دیاسپوراهایی که تأثیراتی فرسایشی بر وحدت ملی دارند، نیز صدق می‌کند. گاهی نیز رژیم‌های غیردموکراتیک، درصدد استثمار دیاسپورا به منظور پیشبرد منافع سیاست خارجی برآمده‌اند. به‌هرحال، این موارد، خارج از موضوع بحث این مقاله هستند، زیرا دیاسپورا، بازیگر مستقلی به‌شمار نمی‌آید. علاوه بر این، کشور مقیم نیز بر توانایی دیاسپورا در اعمال نفوذ غیرمستقیم بر سرزمین مادری تأثیرگذار خواهد بود. شیوه‌ای که دولت به جامعه دیاسپورا اجازه نفوذ می‌دهد، بر ارزش دیاسپورا به‌عنوان سرمایه سیاست خارجی از نظر وطن مؤثر است.

دیاسپورا در دولت ضعیف (نفوذپذیر) می‌تواند بر سیاست خارجی کشور در قبال سرزمین مادری، اعمال نفوذ کند؛ بنابراین، دیاسپورا در این مورد، سرمایه به‌شمار می‌آید و به آن قدرت نفوذ بر وطن داده می‌شود. در اینجا فرض بر این است که سیاست خارجی کشور میزبان برای وطن، اهمیت دارد. همان عامل ضعف یا نفوذپذیری که در مورد کشور میزبان مهم است، در سرزمین مادری نیز وارد بازی می‌شود، البته نه لزوماً از همان طریق. در اینجا منظور از دولت ضعیف تنها دولتی نیست که بسیار دموکراتیک باشد، بلکه علاوه بر این، کشوری است که از لحاظ منابع ایدئولوژیکی، مادی، و نهادی، فقیر است. در چنین کشورهایی که لزوماً دموکرات نیستند، دولت‌ها برای بقا، نیازمند حمایت بوده و دیاسپورای قدرتمند در ازای دریافت مابه‌ازایی از آن‌ها حمایت می‌کند؛ بنابراین کشورهای ضعیف، چه دموکرات و چه غیردموکرات، طالب نفوذ دیاسپوریک هستند. عامل بعدی، وفاداری دوگانه است. ممکن است یک وطن، دیاسپورا را بخش مشروعی از مردم بداند، اما مداخلات دیاسپوریک در مسائل حساس، به‌ویژه مسائلی که به مناقشات روبه‌رشد

مربوط است را نپذیرد. به‌طور خلاصه، در صورتی که وطن، ضعیف و پذیرا باشد، توانایی دیاسپورا برای نفوذ در سیاست خارجی سرزمین مادری، افزایش می‌یابد. از آنجاکه تمرکز نوشتار حاضر بر نفوذ دیاسپورا در وطن است، روابط مستحکم به‌معنای نیاز وطن به منابع دیاسپوریک است. این نیاز اغلب، براساس منابع مالی‌ای که دیاسپورا می‌تواند در وطن سرمایه‌گذاری کند، یا حمایت سیاسی‌ای که می‌تواند در کشور مقیم به‌دست آورد، ارزیابی می‌شود. با وجود این، «نیاز»، به‌تنهایی کافی نیست و دیاسپورا برای اعمال نفوذ بر سیاست خارجی سرزمین مادری، باید موضع یگانه‌ای داشته باشد (Shain and Barth, 2003: 465-466).

۲. چگونگی اثرگذاری دیاسپورای ایرانی بر سیاست خارجی ایران

براساس مدل شاین و بارث (۲۰۰۳)، برای اینکه جامعه دیاسپورای مقیم یک کشور خاص بر سیاست خارجی سرزمین مادری خود نفوذ داشته باشد، وجود دو شرط اولیه ضروری است: نخست، دموکراتیک بودن کشور مقصد و دوم، وجود انگیزه مبتنی بر هویت در دیاسپورا؛ بنابراین، در این بخش، ابتدا ساختار سیاسی ایالات متحده به‌لحاظ میزان آزادی‌های سیاسی و اجتماعی احزاب و انجمن‌ها بررسی شده است تا مشخص شود که دیاسپورای ایرانی و تشکل‌های مربوط به آن‌ها تا چه حد از قدرت سازمان‌دهی و فعالیت در این کشور برخوردارند. سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که جامعه دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده تا چه میزان از انگیزه‌های مبتنی بر هویت برای اثرگذاری بر وطن خود و سیاست خارجی آن برخوردار است.

۲-۱. درجه آزادی جوامع دیاسپوریک در ایالات متحده

آزادی عمل گروه‌های دیاسپوریک در هر جامعه در درجه نخست به میزان «آزادی انجمن‌ها» (حق انجمن) و آزادی تجمعات در آن جامعه بستگی دارد. آزادی انجمن به‌مثابه حقی فردی و نیز جمعی، عبارت است از حق تشکیل، پیوستن و یا ترک انجمن‌ها به انتخاب خود شخص، یا حق اقدام جمعی برای پیگیری منافع اعضا. این

آزادی به آزادی اجتماع که در «منشور حقوق ایالات متحده»^۱ (متمم‌های ده‌گانه قانون اساسی ایالات متحده) ذکر شده، بسیار نزدیک است. البته درحالی که نخستین متمم قانون اساسی ایالات متحده، حق تجمع و اعتراض به دولت را به رسمیت می‌شناسد، اما به‌طور مشخص، به حق انجمن اشاره نمی‌کند. با وجود این، «دادگاه عالی ایالات متحده»^۲ در دعوی «انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان»^۳ علیه آلاباما (۱۹۵۸)، آزادی انجمن را به‌عنوان بخش ضروری آزادی بیان معرفی کرد؛ زیرا معتقد بود که در بسیاری از موارد، مردم تنها زمانی می‌توانند بیان مؤثری داشته باشند که به دیگران بیوندند (Batchis, 2012: 5). البته آزادی انجمن در ایالات متحده از طریق «قانون اسمیت»^۴ (۱۹۴۰) محدود شده است؛ قانونی که احزاب و گروه‌های سیاسی را که در پی سرنگونی خشونت‌آمیز دولت ایالات متحده هستند، متوقف می‌کند (Steele, 1999: 39).

براساس گزارش‌های سالیانه مؤسسه مطالعاتی «خانه آزادی»^۵، مقامات فدرال و ایالتی آمریکا به حق انجمن و تجمع عمومی، احترام می‌گذارند؛ هرچند در برخی موارد، مقامات محلی، در پاسخ به اقدامات خشونت‌آمیزی که در بعضی از تظاهرات انجام شده است، محدودیت‌هایی را بر مکان یا مدت‌زمان اعتراضات بزرگ اعمال کرده‌اند؛ به‌ویژه اعتراض‌هایی که نهادها و گردهمایی‌های بین‌المللی یا مراکز مهم مالی و تجاری را هدف قرار می‌دهند. روی‌هم‌رفته، ایالات متحده به انجمن‌های سیاسی و تجاری، سازمان‌های غیردولتی، مدافعان حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های هم‌سود که در پی سازمان‌دهی و تعقیب دستورکارهای سیاسی یا مدنی خاص هستند، آزادی‌های گسترده‌ای اعطا کرده است. امتیازی که خانه آزادی در سال ۲۰۱۶ به رعایت حقوق سازمانی و انجمنی در ایالات متحده داده است، ۱۱ از ۱۲ بوده که امتیاز بالایی به‌شمار می‌آید (Freedom in United States, 2016).

1. United States Bill of Rights
2. United States Supreme Court
3. National Association for the Advancement of Colored People
4. Smith Act
5. Freedom House

علاوه بر این، با توجه به ساختار متکثر شکل‌گیری گزینه‌ها و تصمیم‌های سیاسی در ایالات متحده، انجمن‌ها یا گروه‌های هم‌سود (ذی‌نقوذ) سعی می‌کنند با تدوین ترجیحات مورد نظر خود و ارائه آن‌ها به مقامات تصمیم‌گیر، ساختارهای تصمیم‌گیری در قلمرو سیاست خارجی (یا داخلی) ایالات متحده را با دیدگاه‌هایشان در مورد موضوع مورد نظر هماهنگ کنند؛ بنابراین، بدون شناخت ماهیت و عملکرد لابی‌گری و گروه‌های هم‌سود، درک درست رفتارهای سیاسی در ایالات متحده امریکا، عملاً ناممکن خواهد بود و بر همین اساس، براساس قانون گروه‌های دیاسپوریک در این کشور از آزادی عمل فراوانی برخوردار هستند و به راحتی می‌توانند از طریق انتشار روزنامه و مجله، ایجاد کانال‌های تلویزیونی، برگزاری تجمعات و بسیاری دیگر از روش‌ها و ابتکارات، با اعضای خود در ارتباط بوده و آن‌ها را در راستای اهداف مشترک جامعه دیاسپورا سازمان‌دهی کنند.

البته لابی‌گری و تلاش برای تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و... ویژگی تمام جوامع دیاسپوریک، چه در ایالات متحده و چه در سایر کشورها نیست، بلکه تنها بخش فعال و تشکل‌یافته دیاسپورا است که برای نیل به اهداف خود به لابی‌گری روی می‌آورد، اما به‌هرروی، چنانچه یک جامعه دیاسپوریک خاص بخواهد یا بتواند بر سیاست خارجی یا داخلی کشور مبدأ یا مقصد تأثیر بگذارد، ناگزیر به ایجاد پایگاه‌ها و انجمن‌هایی برای سامان‌دهی اعضا و استفاده از ظرفیت‌های بالقوه دیاسپورای غیرفعال در مواقع لزوم خواهد بود. براین اساس، جامعه ایرانی مقیم ایالات متحده از همان ابتدای مهاجرت به این کشور، اقدام به کار تشکیلاتی و تأسیس انجمن‌هایی با اهداف مختلف کرده است که مهم‌ترین آن‌ها به ترتیب زمان تأسیس عبارتند از: «شورای امریکا-ایران»^۱ (۱۳۶۹)، «اتحادیه امور عمومی امریکایی‌های ایرانی تبار»^۲ (۱۳۸۱) و «شورای ملی ایرانیان امریکا»^۳ (۱۳۸۶).

1. American-Iranian Council (AIC)
2. The Public Affairs Alliance of Iranian Americans (PAAIA)
3. National Iranian-American Council (NIAC)

۲-۲. انگیزه‌های هویتی ایرانیان امریکایی تبار برای اثرگذاری بر ایران

وجود انگیزه‌های مبتنی بر هویت در دیاسپورا، دومین شرط لازم برای اثرگذاری کنش‌های دیاسپوریک بر سیاست خارجی وطن است. از آنجاکه وجود جامعه دیاسپورای ایرانی در ایالات متحده مسلم فرض شده است (با در نظر گرفتن ویژگی‌های اثباتی و سلبی جوامع دیاسپورا که نویسندگان در مقاله‌ای جداگانه به آن پرداخته‌اند)، برای نشان دادن میزان اثرپذیری سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران از فعالیت‌های دیاسپورای ایرانی ساکن در این کشور، لازم است که انگیزه‌های هویتی آنان برای نقش‌آفرینی در این عرصه نیز مورد مطالعه قرار گیرد تا امکان یا امتناع این عامل مشخص شود.

در ایالات متحده، ایرانیان مهاجر، همچون بسیاری دیگر از گروه‌های مهاجر مقیم این کشور، به‌نحوی در معرض آسیب قرار دارند. در سطح عمومی، اغلب ایرانی‌ها از تبعیض‌های ضدمسلمانان، ضدایرانی، و ضدمهاجر در ایالات متحده رنج می‌برند، به‌ویژه تبعیض‌های ضدمسلمانان پس حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بسیار شدید شده است. تبعیض‌های ضدایرانی نیز که با تصرف سفارت امریکا در تهران آغاز شد، با فراز و فرود اختلاف‌های پایدار تهران و واشنگتن، در نوسان بوده است؛ بنابراین، از دید ایرانیان مقیم ایالات متحده، یکی از دلایل اصلی عدم پذیرش آن‌ها در جامعه امریکا، سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در برابر غرب و به‌ویژه ایالات متحده بوده است. از آنجاکه در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی، بخش بزرگی از جامعه مهاجران ایرانی مقیم ایالات متحده را ایرانیان تبعیدی خودخواسته یا ناخواسته تشکیل می‌داد، بخش فعال این جامعه، آشکارا به ضدیت با سیاست‌های جمهوری اسلامی، به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی پرداخته و تلاش‌های خود را معطوف به براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران کرده بود.

با تداوم نظام جمهوری اسلامی ایران و عبور آن از بحران‌های متعددی همچون جنگ و تحریم و برقراری روابط عادی و تعامل با بسیاری از کشورهای غربی و حتی در مقاطعی با ایالات متحده، جامعه مهاجر ایرانی اکثرأ تبعیدی در ایالات متحده نیز به‌مرور، مشی سیاسی خود را در برابر نظام سیاسی ایران تغییر داد و دریافت که برای حفظ موقعیت خود باید با نظام حاکم بر سرزمین مادری خود

تعامل داشته باشد؛ از این رو، گروه‌های لابی‌گر ایرانی در ایالات متحده که پیشتر تنها در راستای ایجاد فشار بر جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کردند، به‌مرور درصدد اثرگذاری مثبت بر سیاست‌های تهران و واشنگتن در قبال یکدیگر برآمدند تا از این طریق، ضمن تقویت قدرت لابی‌گری خود، هویت و منافع جامعه ایرانیان مقیم ایالات متحده را به‌گونه‌ای مطلوب‌تر حفظ کنند؛ بنابراین، اغلب تشکل‌های ایرانیان امریکایی تبار، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، اقدام به تعامل با بخش‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی ایران کردند. در این میان، دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی به‌دلیل ارتباط مستقیم آن با منافع و هویت ایرانیان خارج از کشور، مرکز فعالیت‌های جامعه ایرانیان مقیم ایالات متحده بوده است که اوج آن را می‌توان در تلاش‌های شورای ملی ایرانیان امریکا و شورای ایران-امریکا در حمایت از توافق هسته‌ای ایران و امضای برجام مشاهده کرد.

بنابراین، یکی از انگیزه‌های مهم ایرانیان مقیم ایالات متحده برای اثرگذاری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، حفظ هویت و البته منافع آن‌ها است که لازمه آن، پرهیز تهران و واشنگتن از اتخاذ سیاست‌های خصمانه علیه یکدیگر است. در کنار این واقعیت، نسل جدید ایرانیان مهاجر در ایالات متحده با اینکه در مقایسه با نسل‌های گذشته، چارچوب‌های ذهنی و نگاه جدیدتری به مسائل پیدا کرده‌اند، نسبت به بسیاری از گروه‌های مهاجر دیگر در این کشور، اشتیاقی به کم‌رنگ کردن یا از دست دادن هویت ملی و فرهنگی خود در جامعه میزبان ندارند. تداوم این شوق و احساس ملی و فرهنگی، نشانه «خودیابی فرهنگی» و نقش محوری عنصر نیرومند «ایرانیت» در میان مهاجران ایرانی است (خسروی، ۱۳۹۱). بدیهی است که ایرانیان خارج از کشور (به‌ویژه نسل‌های دوم و سوم آن‌ها) به‌دلیل درک متفاوتی که از هویت ایرانی (نسبت به هموطنانشان در داخل کشور) دارند، در تلاشند تا حد امکان، هویت ایرانی را با شرایط خاصی که در آن به‌سر می‌برند، همگرا کنند. یکی از راه‌های نیل به این هدف، اثرگذاری جامعه ایرانیان مقیم خارج بر سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران است. با وجود این، باید خاطر نشان کرد که امریکایی‌های ایرانی تبار به‌دلیل روابط عمدتاً نامساعد و گاه خصمانه تهران-واشنگتن، به‌سختی در این مسیر گام برمی‌دارند.

۳. ارزیابی مؤلفه‌های مؤثر بر نفوذ دیاسپورای ایرانی در سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران

موازنه قدرت میان جامعه دیاسپورای ایرانی (مقیم ایالات متحده) با جمهوری اسلامی ایران، تعیین‌کننده میزان اثربخیزی سیاست خارجی ایران از کنش‌های دیاسپوریک است. به عبارت دیگر، هرچه جوامع دیاسپوریک، منسجم‌تر و قوی‌تر باشند و مهم‌تر از آن، هرچه سرزمین مادری در ابعاد مختلف قدرت، ضعیف‌تر باشد، احتمال نفوذ جوامع دیاسپوریک در سیاست خارجی وطن نیز بیشتر خواهد بود. براساس مدلی که شاین و بارث (۲۰۰۳) برای ارزیابی میزان تأثیر دیاسپورا بر سیاست خارجی وطن ارائه کرده‌اند، پنج متغیر عمده برای تعیین این موازنه بررسی می‌شوند که عبارتند از: میزان توانایی مادی جمهوری اسلامی ایران؛ میزان قدرت ایدئولوژیک ایران؛ میزان نفوذ (نا)پذیری ایران؛ میزان یکپارچگی دیاسپورای ایرانی در زمینه سیاست خارجی کشور (با تأکید بر دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده)؛ سرمایه یا در دسر محسوب شدن دیاسپورای ایرانی از سوی جمهوری اسلامی ایران.

۳-۱. برآورد قدرت مادی جمهوری اسلامی ایران

قدرت، یکی از مفاهیم محوری (و احتمالاً مهم‌ترین مفهوم) روابط بین‌الملل است که از آن به عنوان جوهر سیاست یاد می‌شود؛ به گونه‌ای که علاوه بر واقع‌گرایان، اغلب مکاتب و اندیشمندان سیاسی نیز برای توضیح و تبیین سایر مفاهیم دخیل در حوزه سیاست بین‌الملل، وجود «سیاست قدرت»^۱ را مفروض می‌پندارند (Donnelly, 2000: 6). قدرت در سیاست بین‌الملل (و در مجموع در سیاست) مفهومی پیچیده، پراکنده، چندبعدی، غیرقابل تعریف علمی و بیشتر ذهنی است و به همین دلیل، تعریف‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. با وجود این، در اغلب این تعریف‌ها، قدرت به معنای «توانایی تأثیرگذاری بر رفتار دیگران» در نظر گرفته می‌شود؛ از این رو، قدرت، اساساً یک مفهوم جامعه‌شناختی است که توان مادی و غیرمادی‌ای را دربرمی‌گیرد که در یک وضعیت اجتماعی بروز می‌کند. یکی از معروف‌ترین و

درعین حال، ساده‌ترین تعریف‌ها از قدرت سیاسی را رابرت دال^۱ (202-203: 1975)، نظریه‌پرداز سیاسی و استاد پیشین علوم سیاسی در دانشگاه ییل، ارائه داده است: «فرد «الف» دارای قدرت بر فرد «ب» است و گسترش این قدرت به‌شکلی است که فرد «الف» می‌تواند به فرد «ب» بگوید کاری را انجام دهد و فرد «ب» نمی‌تواند از آن سرپیچی کند». در همین راستا، مورگنتا^۲ (32: 1948)، که به‌عنوان پدر واقع‌گرایی سیاسی شناخته می‌شود، قدرت را «کنترل ذهن‌ها و اعمال سایر انسان‌ها» تعریف کرده است.

براساس یک دسته‌بندی متعارف، قدرت به دو دسته عوامل مادی و معنوی قابل تقسیم است. موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، پیشرفت صنعتی و اقتصادی، آمادگی نظامی، و جمعیت، از عوامل مادی قدرت و خصلت‌های ملی، روحیه ملی، میزان کارایی دولت، حیثیت و اعتبار بین‌المللی، مرام عقیدتی، کیفیت رهبری، و دیپلماسی از جمله عوامل معنوی قدرت به‌شمار می‌آیند. به این ترتیب، عوامل اقتصادی، فردی و شخصیتی، جغرافیایی، علمی و معنوی، اجتماعی و نظایر آن، می‌توانند منشأ قدرت کشورها باشند که در یک کارکرد جمعی به تولید قدرت ملی می‌پردازند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۲۲). برای ارزیابی قدرت مادی جمهوری اسلامی می‌توان شش مؤلفه علمی، اقتصادی، سرزمینی، فرامرزی، فضایی، و نظامی را مورد توجه قرار داد.

طبق نتایج پژوهشی که زرقانی (۱۳۹۲: ۲۶-۱) در راستای سنجش و رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای جهان اسلام براساس آمار و اطلاعات منتهی به سال ۲۰۰۷ انجام داده است، جایگاه جمهوری اسلامی ایران در میان ۳۴ کشور اسلامی به‌شرح زیر است:

- مؤلفه علمی: جایگاه چهارم (پس از ترکیه، مالزی، و مصر)؛
- مؤلفه اقتصادی: جایگاه چهارم (پس از مالزی، ترکیه، و اندونزی)؛
- مؤلفه سرزمینی: جایگاه دوم (پس از قزاقستان)؛
- مؤلفه فرامرزی، به‌معنای میزان حضور و نفوذ در خارج از مرزهای خود:

1. Robert Dahl

2. Hans Morgenthau

خارج از ده کشور برتر؛

- مؤلفه فضایی: جایگاه ششم (پس از پاکستان، اندونزی، عربستان، ترکیه و مالزی)؛

- مؤلفه نظامی: جایگاه سوم (پس از ترکیه و پاکستان).

براین اساس، به استثنای مؤلفه فرامرزی که جمهوری اسلامی ایران، جزء ده قدرت برتر جهان اسلام قرار نگرفته است، در سایر مؤلفه‌ها، ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان اسلام، از رتبه و جایگاه مناسبی برخوردار است. علاوه بر این، براساس امتیاز مجموع مؤلفه‌ها که نمایانگر میزان قدرت ملی کشورها است، جمهوری اسلامی ایران (در هر دو بعد مادی و غیرمادی)، با اختلاف امتیازی اندک پس از ترکیه، در رتبه دوم جهان اسلام قرار دارد (زرقانی، ۱۳۹۲: ۲۱). البته از آنجاکه آمار بالا تنها تا سال ۲۰۰۷ را دربر می‌گیرد، باید خاطر نشان کرد که اعمال تحریم‌های بین‌المللی و یکجانبه علیه جمهوری اسلامی ایران در جریان برنامه هسته‌ای، احتمالاً بر رشد قدرت مادی کشور تأثیر منفی داشته است.

براین اساس، از آنجاکه جمهوری اسلامی ایران طی حدود ۹ سال از بازه پژوهش حاضر، یعنی سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۷، تحت سیستم تحریم‌های بین‌المللی شورای امنیت سازمان ملل و نیز تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده، اتحادیه اروپا، کانادا، استرالیا، و بسیاری دیگر از کشورها بود، توانایی‌های مادی کشور در بسیاری از ابعاد، همچون استخراج و صادرات انرژی، تجهیز نیروهای مسلح، اشتغال، تولید ناخالص ملی، صادرات و حتی موقعیت جغرافیایی (به دلیل تحریم خطوط انرژی، خطوط کشتیرانی و هوایی، ترانزیت کالا و...) دچار رکود شد. با وجود این، برچیده شدن این تحریم‌ها که در پی انعقاد موافقت‌نامه هسته‌ای موسوم به برجام رخ داد و همچنین، خودکفا شدن کشور در برخی از حوزه‌های اقتصادی، علمی، و نظامی در دوران تحریم‌ها، باعث شده است که شتاب رشد قدرت مادی جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر در حال افزایش باشد؛ از این رو، روی هم رفته می‌توان گفت، قدرت جمهوری اسلامی دستخوش تغییر و تحول بنیادینی نشده است.

۲-۳. ارزیابی قدرت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران

بنا به نظر گلدشتاین و کوهن^۱ (8-10: 1993)، سه عامل غیرمادی ایدئولوژی (جهانبینی)، اصول اعتقادی، و باورهای علی در شکل دادن به محتوای سیاست خارجی کشورها مؤثر هستند. ایدئولوژی‌ها که در بستر فرهنگ هر جامعه‌ای شکل می‌گیرند و تأثیر عمیقی بر شیوه اندیشیدن اعضای آن دارند، علاوه بر اخلاق، شامل دیدگاه‌های کیهان‌شناختی و هستی‌شناختی نیز هستند و در نتیجه نمی‌توانند دقیق و قاطع باشند؛ بنابراین، ایدئولوژی در سیاست خارجی بسیاری از کشورها در طیفی از «ضعیف» تا «زیاد» نقش دارد، اما در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نقش فراوانی ایفا می‌کند (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۱۱۵). ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران به دلیل ریشه طولانی‌ای که در بستر فرهنگ ملی و به‌ویژه مذهبی دارد، از وجه اعتقادی و ایمانی بسیار بالایی برخوردار است؛ به همین دلیل، سیاست خارجی سرچشمه‌گرفته از آن نیز منافع ملی را به همان اندازه که در ظرف ملی تعقیب می‌کند، در چارچوب اسلام شیعی نیز جست‌وجو می‌کند. علاوه بر این، جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر عامل ایدئولوژی و مذهب سعی دارد در برابر بسیاری از تهدیدها مقاومت کند (ذاکریان و حسن‌پور، ۱۳۸۸: ۱۳) و در عین حال، از این طریق بر قدرت ایدئولوژیکی خود نیز بیفزاید.

بنابراین، در ارزیابی قدرت جمهوری اسلامی ایران باید علاوه بر ابعاد مادی قدرت، به ابعاد فرهنگی و معنوی آن که در رأس آن‌ها جنبه‌های ایدئولوژیکی قرار دارد نیز توجه ویژه‌ای داشت. از این منظر، اگرچه جمهوری اسلامی ایران در ابعاد مادی و به‌لحاظ منابع و نیروی انسانی، یک قدرت متوسط به‌شمار می‌آید، اما از نظر ایدئولوژیکی می‌تواند عامل تغییرات مهمی در صحنه سیاست منطقه‌ای و جهانی باشد. باین حال، ایدئولوژی انقلابی ایران که حاصل فرهنگ ملی و مذهبی آن است، ممکن است در بعضی از کشورهای اسلامی از مطلوبیت و مقبولیت لازم برخوردار نباشد (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۵۸). در واقع، از آنجاکه جوامع اسلامی با یکدیگر اختلافات عمیق و فراوان مذهبی، فرهنگی، قومی، سرزمینی، و سیاسی

دارند، شاید جمهوری اسلامی ایران نتواند از ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان تنها ابزار قدرت برای برخورد با فرهنگ و قدرت غرب بهره بگیرد (ذاکریان و حسن‌پور، ۱۳۸۸: ۲۴).

باین‌حال، باید اذعان کرد که ایدئولوژی برگرفته از اسلام و مکتب تشیع، نقش مستقیمی در طراحی و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد. این واقعیت در اصول مختلف قانون اساسی و نیز عملکرد دستگاه‌های سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران، کاملاً ملموس است. در اصل ۱۵۲ قانون اساسی آمده است: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است». همچنین، اصل ۱۵۳ این قانون مقرر می‌دارد: «هرگونه قراردادی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش، و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است». موضوع دیگر برگرفته از ایدئولوژی اسلام که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح است، مسئله نوع روابط با کشورهای مختلف بوده که در اصل ۱۵۴ به آن اشاره شده است: «جمهوری اسلامی ایران، سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد؛ بنابراین، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

بنابراین، با توجه به تفسیرپذیری گسترده دیدگاه‌های ایدئولوژیکی گنجانده‌شده در قانون اساسی و به تبع آن، سایر قوانین کشور، امکان زیادی برای اثرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از کنش‌های دیاسپورای ایرانی که به‌طور طبیعی اکثراً دارای جهت‌گیری غیرایدئولوژیک و گاهی سکولار در عرصه سیاست خارجی هستند، باقی نمی‌ماند. با وجود این، به‌دلیل قابلیت تفسیرپذیری بالای اصول و دیدگاه‌های اسلامی و مفاد قانون اساسی در گفتمان‌های مختلف سیاست خارجی، می‌توان نقش و جایگاهی نیز برای نیروهای ملی‌گرا و غیرمذهبی در فرایند سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران قائل شد.

۳-۳. میزان نفوذپذیری سیاست‌گذاری خارجی در ایران

ساختار کلی سیاست‌گذاری خارجی در جمهوری اسلامی ایران طی فصل دهم ذیل مواد ۱۵۲-۱۵۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که در بخش گذشته برخی از این اصول ذکر شدند. با اینکه چه در قانون اساسی و چه در قوانین عادی، نقش و جایگاهی برای گروه‌ها و نهادهای غیررسمی در عرصه سیاست‌گذاری خارجی در نظر گرفته نشده است (همچون بسیاری از کشورهای دیگر)، اما در جمهوری اسلامی نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، گروه‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی، و اقتصادی وجود دارند که بر تصمیم‌های بخش‌ها و نهادهای مختلف رسمی کشور تأثیر گذاشته و در برابر آن‌ها واکنش نشان می‌دهند. از جمله این گروه‌ها می‌توان از بیوت آیات عظام، ائمه جمعه، حوزه‌های علمیه، احزاب سیاسی، سازمان‌های غیردولتی، بازار، تشکل‌های دانشجویی و انجمن‌های اسلامی، رسانه‌ها و مطبوعات نام برد. اگرچه دخالت این گروه‌ها بیشتر بر روند سیاست‌گذاری داخلی متمرکز است، اما در صورت اهمیت داشتن یک موضوع سیاست خارجی که جنبه حیاتی یا پرستیژی آن بالا باشد، شاهد تلاش برای نفوذ این گونه نهادها در روند تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشور نیز هستیم.

از آنجاکه تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارای سلسله‌مراتب و نظام معینی است و بخش‌های مختلفی، از رهبری و اجزای قوای سه‌گانه گرفته تا نهادهای انقلابی همچون شورای نگهبان، سپاه پاسداران و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در آن دخیل هستند، امکان اثرگذاری برخی گروه‌های غیررسمی که ارتباط و همگرایی بیشتری با یکی از این چندین نهاد مؤثر در امر سیاست‌گذاری خارجی داشته باشند نیز زیاد است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۴۶). با این حال، شرط اصلی اثرگذاری گروه‌های غیررسمی بر تصمیم‌های سیاست خارجی، همگرایی فکری و نزدیکی منافع با یک یا چند نهاد رسمی دخیل در فرایند سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران است. همچنین، به اینکه نهاد رسمی مربوطه در آن فرایند خاص سیاست‌گذاری چه سهمی داشته باشد، مربوط می‌شود، زیرا برای هر موضوع خاص سیاست خارجی، برخی از بخش‌های رسمی، بیشتر و برخی دیگر، کمتر مشارکت دارند، یا اصلاً مشارکتی

ندارند؛ در این حالت، آن‌ها نیز همچون گروه‌های غیررسمی، در صورت علاقه به آن موضوع باید از طریق چانه‌زنی و فشار درصدد اثرگذاری بر تصمیم‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مورد آن موضوع برآیند.

در کنار این تفکیک میان ساختارهای رسمی و غیررسمی در فرایند سیاست‌گذاری خارجی کشور، می‌توان به تقسیم‌بندی دیگری میان تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان نیز اشاره کرد که رابطه نزدیکی با تفکیک نخست دارد. تصمیم‌گیران سیاست خارجی، شامل مسئولان بلندپایه نظام، اعم از رهبری، سران قوای سه‌گانه، فرماندهان ارشد نیروهای نظامی، اعضای شورای عالی امنیت ملی، وزرای امور خارجه، کشور، دفاع، اطلاعات و... هستند که دارای حساس‌ترین جایگاه در امر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده و تصمیم‌های نهایی توسط آن‌ها اتخاذ و ابلاغ می‌شود. در کنار این‌ها، تصمیم‌سازانی همچون مشاوران بلندپایه، فعالان و نخبگان، احزاب سیاسی، سازمان‌های غیردولتی، رسانه‌ها، و گروه‌های مختلف دانشجویی وجود دارند که قادر به هدایت بخش‌هایی از جامعه و افکار عمومی و بهره‌گیری از حمایت آن‌ها به منظور اثرگذاری بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی هستند.

روی هم رفته می‌توان گفت، اگرچه در ساختارهای رسمی سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران، نقشی برای گروه‌های ذی‌نفع پیش‌بینی نشده است (برخلاف کشورهایی مانند ایالات متحده)، اما تجربه نشان داده است که افکار عمومی و گروه‌های ذی‌نفوذ در برخی مقاطع توانسته‌اند جهت سیاست خارجی ایران را تغییر دهند؛ هرچند این کار در نهایت از طریق تصمیم‌سازان نظام و ساختارهای رسمی انجام شده است؛ به‌عنوان نمونه، پیروزی حسن روحانی در ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ و انعقاد برجام را می‌توان خواست بخشی از افکار عمومی و فشار برخی جریان‌های غیرحکومتی (داخل و خارج کشور) برای اتخاذ سیاست خارجی ملایم‌تر و همگرا با نظام بین‌الملل دانست. هرچند هدف نهایی بسیاری از رأی‌دهندگان، به‌ویژه در خرداد ۱۳۹۲، بهبود شرایط اقتصادی و معیشتی کشور بود، اما بر این نظر بودند که رسیدن به این هدف از طریق بهبود روابط با سایر کشورهای جهان و خروج کشور از شرایط تحریم امکان‌پذیر است.

۴-۳. میزان یکپارچگی دیاسپورای ایرانی در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همان‌گونه که در بخش‌های پیشین نیز گفته شد، بخش عمده جامعه دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده را (همچون ایرانیان مقیم سایر کشورها) مهاجرانی تشکیل می‌دهند که پس از انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرده‌اند. بدیهی است که بخش بزرگی از این مهاجران، با رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی و تغییر رژیم سلطنتی موافق نبودند، با این حال، موضع همه آن‌ها در برابر جمهوری اسلامی یکسان نبوده است. بقای نظام جمهوری اسلامی نیز بر اختلاف‌نظرها میان آن دسته از جامعه مهاجران ایرانی که از ترس پیامدهای پیروزی انقلاب اسلامی از ایران خارج شده بودند، افزوده است. علاوه بر این، بروز اختلافات داخلی میان نیروهای انقلابی در سال‌های ابتدایی پس از پیروزی و اقدامات مسلحانه و تروریستی برخی از این گروه‌ها و اتفاق‌های پس از آن، که تا یک دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی طول کشید، سبب خروج بسیاری از اعضا و هواداران این گروه‌ها از کشور و پیوستن آن‌ها به جمع ایرانیان خارج کشور شد.

امکان تعیین دقیق گرایش‌های سیاسی مهاجران ایرانی حتی در حد موافقت یا مخالفت با نظام جمهوری اسلامی مشکل است؛ به گونه‌ای که حتی آمار رسمی و معتبری نیز از تعداد ایرانیان مقیم خارج وجود ندارد و همه آمارهای موجود در این مورد، تنها مبتنی بر برآورد بوده است. بخش بزرگی از ایرانیانی که در طول دو دهه اخیر برای تحصیل و کار و در کل، با امید دستیابی به زندگی اجتماعی و اقتصادی بهتر، رهسپار کشورهای دیگر شده‌اند، فاقد گرایش‌های سیاسی مشخصی بوده‌اند؛ بنابراین، وجود مهاجرانی با گرایش‌های فکری و سیاسی متفاوت و گاهی متضاد، اعم از طرفداران نظام جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، پان‌ایرانیست‌ها، گروه‌های چپ‌گرا و... که هر یک تنها مرام و مسلک خود را برحق و دیگری را فاقد وجهت می‌داند، باعث عدم شکل‌گیری انسجام درونی دیاسپورای ایرانی شده است. فعالیت تخریبی طرفداران هر یک از این گروه‌ها علیه سایر گروه‌ها حتی امکان ایجاد وحدت میان ایرانیان خارج از کشور حول موضوع‌های فرهنگی، باستانی، اجتماعی، و مشکلات روزمره زندگی را نیز از بین برده است. علاوه بر تفاوت‌های سیاسی و فکری، تفاوت‌های فرهنگی-اجتماعی، قومی-شهری، و مذهبی نیز بر اختلافات درونی جامعه ایرانیان خارج

از کشور دامن زده است؛ تاجایی که حتی هویت دینی گروه‌های ایرانی با گرایش‌های سیاسی یکسان یا نزدیک به هم نیز به‌هیچ‌روی همگون نیست (McAuliffe, 2007: 318-324; Bajoghli and Kharrazi, 2015: 139-141).

ضعف همبستگی بین ایرانیان مهاجر، تنها محدود به عدم حمایت از یکدیگر نمی‌شود. در طول سال‌های گذشته، بسیاری از انجمن‌های فرهنگی، مؤسسه‌های زبان‌آموزی و آموزشی، و نشریه‌های ایرانی در خارج از کشور به دلیل عدم حمایت جامعه ایرانیان مهاجر، مجبور به تعطیلی شده‌اند. البته واقعیت‌های مطرح شده به معنی فقدان وابستگی ملی در میان جامعه مهاجر ایرانی نیست و در بخش‌های پیشین به آن پرداخته شد، اما درعین حال، نمایانگر عدم ایجاد و مهم‌تر از آن، عدم تداوم تشکل‌های منسجم ایرانی در خارج کشور است که لازمه آن، حضور تعدادی از ایرانیان کوشا و مسئولیت‌پذیر در رأس چنین تشکیلاتی و تزریق روحیه کار جمعی و احترام به حقوق دیگران در میان ایرانیان مقیم خارج است.

البته تاکنون در برخی از کشورها و شهرهای جهان که ایرانیان زیادی را در خود جای داده‌اند، انجمن‌هایی به‌منظور گردهمایی مهاجران ایرانی و هم‌فکری میان آن‌ها تأسیس شده است، اما به جرئت می‌توان گفت، هیچ‌یک از آن‌ها در مقایسه با تعداد ایرانیان مهاجر، موقعیت شغلی و اجتماعی، تحصیلات، درآمد و رفاه جامعه ایرانیان خارج کشور موفق نبوده‌اند. این عدم موفقیت، زمانی بیشتر به چشم می‌آید که تشکل‌های ایرانیان خارج کشور را با تشکیلات مهاجران سایر کشورها همچون ارمنستان، پاکستان، چین، لبنان، ترکیه، سوریه، و... مقایسه کنیم. احساس بدبینی و اختلاف فکری-سیاسی، همواره بزرگ‌ترین مانع انسجام جامعه دیاسپورای ایرانی بوده است (McAuliffe, 2015: 34-36). به همین دلیل نیز جامعه بسیار گسترده و پرتعداد ایرانیان خارج کشور که از نظر متوسط درآمد، سطح تحصیلات، میزان کارآفرینان، تعداد اعضای هیئت علمی و ده‌ها مؤلفه مهم دیگر، -به‌لحاظ آماری- در جایگاه بسیار بالایی قرار دارد، نه تنها از نفوذ چندانی بر سیاست خارجی وطن خود بهره‌مند نیست، بلکه حتی فاقد توان تأثیرگذاری مؤثر بر تصمیم‌هایی است که به‌طور مستقیم با منافع آن‌ها در کشور میزبان مرتبط است.

اگرچه جامعه ایرانیان خارج از کشور، فرهنگ، تمدن، هویت، و نمادهای ملی

خود را عمدتاً پاس می‌دارند و تلاش دارند به هر شکل ممکن، جشن‌ها و مراسم ملی را باشکوه برگزار کنند، اما همین که وارد جزئیات و تعیین مصداق‌های مربوط به هویت ملی حتی پرچم می‌شوند، امکان مفاهمه با یکدیگر را از دست می‌دهند. فقدان ارتباط و تفاهم میان ایرانیان مهاجر، عدم انسجام جامعه دیاسپورای ایرانی را به دنبال دارد. به همین دلیل اگرچه انجمن‌های فعالی توسط بخش‌هایی از جامعه مهاجر ایرانی در برخی کشورها به‌ویژه ایالات متحده پدید آمده است، اما تنها دربرگیرنده بخش فعال جامعه دیاسپورای ایرانی بوده و عمدتاً در جذب بخش غیرفعال و خاموش آن موفقیتی نداشته‌اند.

۵-۳. دیاسپورای ایرانی؛ سرمایه یا دغدغه

ایران جزء عمده کشورهای مهاجرفرست در جهان به‌شمار می‌آید و هیچ کشور توسعه‌یافته‌ای را نمی‌توان نام برد که پذیرای جمع زیادی از ایرانیان مهاجر نباشد. همچنین، اگرچه تاکنون مطالعه‌ای درباره وضعیت تحصیلی و شغلی ایرانیان مقیم خارج کشور انجام نشده است و آمار و اطلاعات معتبری در این مورد در دست نیست، اما شواهد موجود نشان از موفقیت علمی، مالی، و شغلی جامعه ایرانیان مهاجر نسبت به هم‌وطنانشان در داخل و همچنین، نسبت به جامعه مقیم آن‌ها دارد؛ به‌ویژه در ایالات متحده که برخی داده‌های آماری پراکنده نیز این موضوع را تصدیق می‌کنند.

مجموع سرمایه مالی ایرانیان مقیم خارج نیز رقم قابل توجهی است، به‌گونه‌ای که در سال ۱۳۷۹ بالغ بر یک تریلیون و سیصد میلیارد دلار برآورد شده است (شاگر، ۱۳۹۴: ۱۲)؛ بنابراین، با توجه به موقعیت نسبتاً ممتاز جامعه ایرانیان خارج کشور، طبیعی است که جمهوری اسلامی ایران مایل باشد از این ظرفیت در راستای اهداف و منافع نظام و کشور بهره‌برد. در همین راستا شاید کمتر مسئول و نهاد حکومتی و دولتی فوقانی یا میانی را بتوان مثال زد که تاکنون بر اهمیت استفاده از ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه ایرانیان خارج از کشور تأکید نکرده باشد و در مورد عزم خود برای برنامه‌ریزی و استفاده از آن‌ها سخن نگفته باشد. در بند ۱۲ سیاست‌های کلی نظام در مورد جمعیت نیز که براساس بند یک اصل ۱۱۰ قانون

اساسی و پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی رهبر انقلاب در اردیبهشت ۱۳۹۳ به رؤسای قوای سه‌گانه ابلاغ شد، بر «تشویق ایرانیان خارج از کشور برای حضور و سرمایه‌گذاری، و بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و توانایی‌های آنان» تأکید شده است (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳). در این میان، آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند، تأکید مسئولان ایرانی بر لزوم بهره‌گیری از ظرفیت ایرانیان مقیم خارج در راستای رشد اقتصادی کشور است؛ موضوعی که در فضای پس‌ابرجام به‌صورت جدی‌تر دنبال شده است. حسن قشقاوی، معاون کنسولی، مجلس و امور ایرانیان خارج از کشور وزارت امور خارجه در سفری که در شهریور ۱۳۹۴ به نیویورک داشت، از ایرانیان خارج از کشور خواست که به سرزمین مادری خود بیشتر رفت‌وآمد کنند. قشقاوی تأکید کرد این دسته از ایرانیان «اگر مایل به سرمایه‌گذاری هستند، اصراری بر این نیست که حتماً برگردند به داخل ایران و هرکس می‌تواند در جایگاه و محل سکونت کنونی خود بماند، ولی درعین حال، می‌تواند یک نقش بسیار مثبتی برای کشور داشته باشد» (الف، ۱۲ شهریور ۱۳۹۴). وی همچنین، در نشست خبری‌ای که اواخر اسفند ۱۳۹۳ در وزارت امور خارجه داشت تأکید کرده بود: «آن بخش از هم‌وطنانمان که فعال اپوزیسیون خارج از کشور هستند، حداکثر ۳ درصد از جمعیت پنج‌میلیونی مهاجران را تشکیل و ۹۷ درصد از ایرانیان نه عمل مجرمانه داشته و نه اپوزیسیون برانداز هستند، بلکه ممکن است انتقاداتی داشته باشند، اما هیچ مشکلی برای ورود ندارند و به راحتی می‌توانند به ایران رفت‌وآمد کنند». قشقاوی همچنین در این نشست رو به کسانی که ابهام و دودلی دارند، یادآور شد: «آن‌ها به خاطر تبلیغات اپوزیسیون خارج از کشور نسبت به ورود به ایران ترس کاذبی پیدا کرده‌اند و حتی آن‌هایی که پیش از انقلاب رفته‌اند، نباید نگران باشند» (خبرگزاری فارس، ۲۴ اسفند ۱۳۹۳).

با وجود این، بی‌ثباتی راهبردی در کشور در رویارویی با ایرانیان مهاجر و نیز درک و ذهنیت متفاوت ایرانیان مقیم خارج در مورد برخی شرایط و سیاست‌ها، باعث شده است که مشارکت جامعه ایرانیان خارج از کشور در مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی ایران پایین باشد. نتایج نظرسنجی مشترک مرکز

تحقیقات اجتماعی دانشگاه جرج میسون^۱ و اتحادیه امور عمومی امریکایی‌های ایرانی تبار در سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که بخش بزرگی از جامعه ایرانی مقیم ایالات متحده، یعنی ۶۹ درصد آن‌ها، شکل دموکراسی سکولار را برای حکومت در ایران ترجیح می‌دهند و تنها ۹ درصد معتقد به جمهوری اسلامی هستند (PAAIA, 2014: 7). هرچند آمار معتبری در مورد دیدگاه ایرانیان مقیم سایر کشورها در دست نیست، اما شواهد، حاکی از وجود افکار مشابه، در میان دیگر جوامع ایرانی مقیم خارج از کشور است؛ البته عدم رضایت از نوع حکومت مستقر، الزاماً به معنای عناد و ضدیت همه ایرانیان خارج از کشور با نظام جمهوری اسلامی نیست، اما بی‌تردید، مانع بزرگی بر سر راه تعامل میان حکومت و جامعه دیاسپورای ایرانی به‌شمار می‌آید.

علاوه بر تضادهای سیاسی میان جامعه دیاسپورای ایرانی و دولت، تفاوت‌های مذهبی، فرهنگی، و اجتماعی قابل توجهی نیز میان ایرانیان داخل و خارج از کشور وجود دارد که مانع بهره‌مندی کشور از سرمایه و ظرفیت جامعه ایرانیان مهاجر شده است. همچنین، هراس از نفوذ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اطلاعاتی، و حتی اقتصادی دشمن از طریق ایرانیان خارج از کشور، یا تأثیرگذاری منفی در پی تعامل گسترده ایرانیان داخل و خارج از کشور، سبب عدم شکل‌گیری اعتماد دولت ایران به دیاسپورای ایرانی شده است.

نتیجه‌گیری

جامعه مهاجران ایرانی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به‌طور چشمگیری افزایش یافت. در ابتدا، اغلب مهاجران ایرانی را کارگران صنعت نفت تشکیل می‌دادند و مقصد بیشتر آنان، کشورهای عرب نفت‌خیز حوزه خلیج فارس بود. روند مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور در طول چندین دهه با شیب ملایم ادامه داشت تا اینکه سقوط رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی را در روند مهاجرت ایرانیان به خارج پدید آورد. درگیری‌های داخلی گروه‌های سیاسی در ابتدای انقلاب و جنگ تحمیلی هشت‌ساله عراق علیه ایران (۱۳۶۷-۱۳۵۹) نیز موجب گسترده‌تر شدن این موج مهاجرتی شد.

از آن زمان به بعد است که مهاجرت و پناهندگی (سیاسی و اجتماعی) به بخش مهمی از روند مهاجرت ایرانیان تبدیل شد. مهاجرت شهروندان ایرانی به خارج از کشور، به‌ویژه به کشورهای غربی، با رشد طبقه تحصیل‌کرده و جویای کار ادامه یافت. تنوع ریشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، و قومی گروه‌های مهاجر ایرانی و دلایل مختلف مهاجرت آن‌ها، باعث پراکندگی فکری و عدم انسجام جامعه مهاجر ایرانی شده است.

با وجود این، شواهد نشان می‌دهد که ایرانیان مهاجر، قصد کنار گذاشتن فرهنگ و هویت اصیل خود در ازای جذب در جوامع میزبان را ندارند. همچنین، اغلب ایرانیان، با هر گرایش سیاسی و مذهبی در هر کجای جهان که حضور داشته‌اند، نشان داده‌اند که به وطن خود عشق می‌ورزند و در مورد مسائل داخلی و خارجی آن حساس هستند. حتی نسل‌های دوم و سوم ایرانیان مهاجری که در خارج از کشور به دنیا آمده و درک درستی از سرزمین مادری خود ندارند، به حفظ پیوندها و ارتباط با ایران بی‌توجه نیستند. این گونه ویژگی‌های عمده که هویت و حساسیت در مورد وطن، وجه آشکار و فصل مشترک همه آن‌ها است، مؤید وجود جامعه دیاسپوریک ایرانی در بطن جامعه مهاجر ایرانی است؛ به این معنا که مهاجرت و دوری از وطن، تنها ویژگی ایرانیان مهاجر نیست، بلکه پیوندهای هویتی، وابستگی عاطفی، و دغدغه وطن را نیز دربر می‌گیرد.

یکی از حوزه‌ها و زمینه‌های تأثیرگذاری دیاسپورای ایرانی، سیاست خارجی ایران است که در این مقاله واکاوی شد. میزان امکان‌پذیری نفوذ و تأثیر جامعه دیاسپورای ایرانی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تابع پنج متغیر است که سه مورد از آن‌ها، ویژه جمهوری اسلامی ایران (میزان توانایی مادی؛ میزان قدرت ایدئولوژیک؛ میزان نفوذپذیری)، یک متغیر آن مربوط به جامعه دیاسپورای ایرانی (میزان یکپارچگی دیدگاه دیاسپورای ایرانی در مورد سیاست خارجی ایران)، و یک متغیر دیگر نیز اساساً در تعامل میان دولت ایران با جوامع دیاسپورای کشور شکل می‌گیرد (سرمایه یا دغدغه محسوب شدن دیاسپورای ایرانی از سوی جمهوری اسلامی ایران).

از آنجاکه در طول دهه گذشته، تحریم‌های یکجانبه و بین‌المللی شدیدی علیه

جمهوری اسلامی ایران اعمال شده بود، قدرت اقتصادی جمهوری اسلامی نسبت به دوران پیش و پس از تحریم‌ها، دچار ضعف نسبی شد. این وضعیت، تغییر نسبی موازنه قدرت به نفع دیاسپورای ایرانی را به دنبال داشت که براساس مدل به‌کاررفته در این مقاله، سبب شکل‌گیری زمینه نفوذ و بستر اثرگذاری بیشتر جامعه دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره زمانی فوق شد.

همچنین، در همین سال‌ها، به دلیل استقبال نسبی جمهوری اسلامی ایران از قدرت لابی‌گری جامعه ایرانیان خارج از کشور برای رسیدن به تفاهم در پرونده هسته‌ای و برچیده شدن تحریم‌ها، از شدت نگاه منفی دولت و تصمیم‌گیرندگان به جامعه دیاسپورای ایرانی، به‌ویژه بخش‌های فعال آن در کشورهای مؤثر بر روند مذاکرات، همچون ایالات متحده، کاسته شد؛ تاجایی که در این دوران، جامعه دیاسپورای ایرانی مقیم ایالات متحده از سوی بخش‌های مهمی از دولت ایران به‌عنوان یک سرمایه در نظر گرفته شد. این درحالی است که بخش بزرگی از جامعه ایرانیان خارج کشور، دارای تحصیلات عالی، سرمایه و درآمد بالا، و موقعیت اجتماعی مناسبی هستند که می‌تواند مکمل نیازمندی‌های داخل کشور باشد.

روی هم‌رفته می‌توان گفت، در طول تاریخ جمهوری اسلامی ایران، توزیع قدرت به‌گونه‌ای نامتوازن به نفع سرزمین مادری و به‌ضرر جامعه دیاسپورای ایرانی پیش رفته و این امر باعث شده است که دیاسپورای ایرانی، نفوذ بسیار کمی بر سیاست خارجی وطن داشته باشد، زیرا از میان متغیرهای پنج‌گانه مؤثر بر این توازن، تنها «ضعف نسبی اقتصادی ایران» تا حدودی راه را برای اثرگذاری کنش‌های دیاسپوریک بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هموار کرده است؛ درحالی‌که چهار متغیر دیگر یعنی، «توانمندی ایدئولوژیک»، «نفوذناپذیری جمهوری اسلامی ایران»، «عدم یکپارچگی دیدگاه دیاسپورای ایرانی در مورد جهت‌گیری سیاست خارجی ایران»، و «فقدان نگاه مثبت جمهوری اسلامی ایران به جامعه دیاسپورای این کشور» مانع اثرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از کنش‌های جوامع دیاسپورای ایرانی شده است.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های جامعه

دیاسپورای ایرانی در راستای منافع کشور، سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران در گام نخست باید انتظارات خود را از جامعه دیاسپورای ایرانی برپایه واقعیت‌های عینی استوار سازند و سطح مطلوب فعالیت این جوامع را برای کشور مشخص کنند. روی هم رفته، چهار سطح ممکن برای فعالیت جامعه دیاسپورای ایرانی قابل تصور است: ۱) ارتقای جایگاه دیاسپورای ایرانی در حد جوامع دیاسپورای مطرحی همچون دیاسپورای ارمنی، یهودی، یونانی، و چینی با توان اثرگذاری بالا و مستقل از دولت، به مثابه بخشی از جامعه مدنی ایرانی که بتواند به طور مستقیم در عرصه خارجی به ایفای نقش پرداخته و از قدرت لابی‌گری خود برای تأثیرگذاری بر سیاست کشورهای میزبان استفاده کند (که در این صورت، سیاست داخلی و خارجی ایران نیز خواه ناخواه عرصه نفوذ این جوامع قرار خواهد گرفت)؛ ۲) استفاده ابزاری از جوامع دیاسپورای ایرانی در راستای اهداف سیاست خارجی (و نیز داخلی) جمهوری اسلامی ایران (که با توجه به آنچه در مورد ماهیت این جوامع، ظرفیت‌ها، و دیدگاه‌های آنان گفته شد، دشوار است)؛ ۳) انفعال در برابر جامعه دیاسپورای ایرانی و مسکوت گذاشتن موضع رسمی و عملی کشور (همان گونه که تا به حال چنین بوده است)؛ ۴) ترکیبی از گزینه‌های اول و دوم.

در صورت انتخاب گزینه‌هایی جز گزینه سوم، راهکارهای زیر را می‌توان برای استفاده بهینه از ظرفیت ایرانیان خارج از کشور به دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد کرد:

الف- تساهل و تسامح اسلامی در رویارویی با دیدگاه‌های سیاسی، مذهبی، فرهنگی، و اجتماعی مهاجران ایرانی؛

ب- احترام به انتخاب‌های فردی مهاجران ایرانی؛

ج- تلاش برای جذب حداکثری مهاجران ایرانی در حل مسائل مربوط به کشور با تنوع و وسعت بخشیدن به سیاست‌های کلی؛

د- تلاش برای تبدیل معاندان به مخالفان، مخالفان به محایدان، و محایدان به موافقان نظام با فراهم کردن زمینه‌های مشارکت حداکثری همه ایرانیان در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران؛

ه- اتخاذ سیاست خارجی آرمان‌گرای واقع‌بین با تأکید بر هویت چندگانه و

انعطاف‌پذیر، فرصت‌طلبی راهبردی، و برتری منافع ملی در راستای آرمان‌های انقلاب اسلامی؛

و- تصمیم‌گیری راهبردی در مورد چگونگی رویارویی با جامعه‌ی دیاسپورای ایرانی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های آن، زیرا با شرایط فعلی، دستگاه دیپلماسی ایران امکان چندانی برای بهره‌گیری از این ظرفیت نخواهد داشت.*



منابع

ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸)، «بررسی واسازانه نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران و پیوند آن با واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی»، *روابط خارجی*، ۱(۴)، ۱۳۸-۱۱۵.

الف (۱۲ شهریور ۱۳۹۴)، «خرید خدمت ایرانیان مقیم خارج از کشور»، *کد مطلب*: ۲۹۲۶۱۶، در:

alef.ir/vdcdfx0x9yt0n96.2a2y.html?292616

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳)، «سیاست‌های کلی جمعیت از سوی رهبر معظم انقلاب ابلاغ شد»، در:

<http://www.leader.ir/fa/content/11847>

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۹)، *قدرت و منافع ملی*، تهران: نشر انتخاب.

خبرگزاری فارس (۲۴ اسفند ۱۳۹۳)، «قشقاوی: طرح تسهیلات ورود ایرانیان به داخل کشور تصویب شد»، شماره: ۱۳۹۳۱۲۲۴۰۰۴۸۹، در:

<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13931224000489>

خسروی، موسی‌الرضا (۱۳۹۱)، «فرایند فرهنگ‌پذیری و مسئله هویت در میان مهاجران ایرانی امریکا»، *رفانیوز*، ۱۵ آبان، در:

<http://refa.biz/1636>

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت.

ذاکریان، مهدی؛ حسن‌پور، جمیل (۱۳۸۸)، «تأثیر ایدئولوژی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با جمهوری خلق چین»، *مطالعات سیاسی*، ۲(۶)، ۳۲-۱۳.

زرقانی، سیدهادی (۱۳۹۲)، «سنجش و رتبه‌بندی قدرت ملی کشورها در جهان اسلام»، *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، ۱(۲)، ۲۶-۱.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷)، *ایران و جهانی‌شدن، چالش‌ها و راه‌حل‌ها*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

شاکر، علی (۱۳۹۴)، «مهاجرت؛ مرثیه سرمایه اجتماعی ترک‌خورده»، *شرق*، ۲۹ شهریور، شماره ۲۴۰۲، در:

<http://sharghdaily.ir/1394/06/29/Main/PDF/13940629-2402-12-202.pdf>

- Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 132-142, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Batchis, W. (2012), "Citizens United and the Paradox of Corporate Speech: From Freedom of Association to Freedom of the Association", *New York University Review of Law & Social Change*, 36(1): 5-55.
- Dahl, R. (1975), The Concept of Power, *Behavioral Science*, 2(3): 201-215.
- Donnelly, J. (2000), *Realism and international relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Faiola, A. (2015), "a global surge in refugees leaves Europe struggling to cope", *The Washington Post*, 12 April, available at: https://www.washingtonpost.com/world/europe/new-migration-crisis-overwhelms-european-refugee-system/2015/04/21/3ab83470-e45c-11e4-ae0f-f8c46aa8c3a4_story.html.
- Freedom in Germany (2016), "Freedom World 2016, Germany", *Freedom House*, Available at: <https://freedomhouse.org/report/freedom-world/2016/Germany>.
- Freedom in United States (2016), "Freedom World 2016, United States", *Freedom House*, Available at: <https://freedomhouse.org/report/freedom-world/2016/united-states>.
- Goldstein, J. and Keohane, R. O. (1993), *Ideas and Foreign Policy: Beliefs, Institutions, and Political Change*, Ithaca: Cornell University Press.
- Limbach, J. (2003), "How a constitution can safeguard democracy: The German Experience", *Centre for Comparative and Public Law*, 29 January, Available: <http://www.law.hku.hk/ccpl/tc/Docs/JuttaLimbach.pdf>.
- McAuliffe, C. (2007), "A Home Far Away? Religious Identity and Transnational Relations in the Iranian Diaspora", *Global Networks*, 7(3): 307-327.
- McAuliffe, C. (2015), "Unsettling the Iranian Diaspora: Nation, Religion and the Conditions of Exile?", in Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp. 32-46, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Merz, B. J., Chen, L. C. and Geithner, P. F. (2007), "Overview: Diasporas and Development", In *Diasporas and Development*, Barbara J. Merz, Lincoln C. Chen and Peter F. Geithner (eds.), 1-23, Massachusetts: Global Equity Initiative.
- Morgenthau, H. (1948), *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace*, New York: Alfred A. Knopf.
- PAAIA (2014), "2014 National Public Opinion Survey of Iranian Americans", 27 May, Available: <http://paaia.org/CMS/paaia-releases-2014-national-survey-of->

iranian-americans.aspx.

Shain, Y. and Barth, A. (2003), "Diasporas and International Relations Theory", *International Organization*, Summer, 57(3): 449-479.

Steele, R. W. (1999), *Free Speech in the Good War*, New York: St. Martin's Press.

Waldinger, R. (2009), *A Limited Engagement: Mexico and its Diaspora*, San Francisco: University of California.

